حمید سبزواری (شاعر)

امیر حسین فردی (نویسنده)

ابوالفضل عالی (گرافیست)

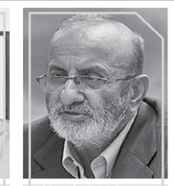
حسن شایانفر (محقق)

شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس)

شهید احمد زارعی (شاعر)

مهرداد اوستا (شاعر)

حسن روح‌الامین (نقاش)

سیاوشنجاتی طباطبایی (کاریکاتوریست)

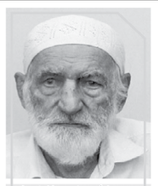
حبیب‌الله معلمی (شاعر)

علیرضا قزوه (شاعر)

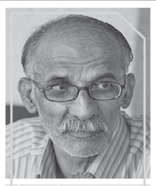
محمد علی کودینی (نویسنده)

علی‌محمد مؤدب (شاعر)

محمد مهدی سیار (شاعر)

سیمین‌دخت وحیدی (شاعر)

امیرحسین صلواتیان (تصویرگر)

درباره کتاب «نامزد گلوله‌ها»

سفر به دنیای یک جهان قهرمان

ماجرا از قنات‌ملک آغاز می‌شود؛ روستایی کوچک در حوالی شهر رابُر که خود شهر کوچکی است در حوالی کرمان.

این روستای کوچکِ کنارِ شهری کوچک اما زادگاه مردِ بزرگی است که نامش از واشنگتن تا مسکو و از پکن تا لندن، طنین داشت. مردی که اربیلِ عراق، دمشقِ سوریه، بیروتِ لبنان و خلاصه وجب وجبِ غرب آسیا عرصه میدانداری‌اش بود؛ سرداری ایرانی که یادِ رستم را در حافظه تاریخ زنده کرد؛ مردی که تمام‌قد، پای کارِ مستضعفین ایستاد و داستانی نوشت باشکوه‌تر از هر افسانه.

داستانی که بارها و بارها باید آن را خواند، هربار به زبانی و به شکلی منحصربه‌فرد، چرا که داستان او را از هر سو بخوانیم، تازه است.

کتاب «نامزد گلوله‌ها» آن‌چنان که از زیرعنوانش پیداست، یک سفر است. سفری به زندگی شهید حاج قاسم سلیمانی. سفری که از قنات‌ملک آغاز و به بغداد ختم می‌شود.

این سفر را مرتضی سرهنگی کارگردانی می‌کند. نویسنده‌ی کارکشته‌ی ادبیات پایداری، این بار دست به قلم شده و برای شهیدی نوشته که یک ایران، تشنه خواندن درباره زندگی و زمانه اوست. سرهنگی برای روایت زندگی سردار شهید سلیمانی، یک روایت ساده و خطی را انتخاب کرده است؛ روایتی بی‌پیرایه که هر مخاطبی با هر سطحی از توان و دانش ادبی را با خود همراه می‌کند. روایت کتاب از تولد سردار و دوران کودکی‌اش در کرمان آغاز می‌شود و فصل به فصل جلو می‌آید تا روزگار دفاع مقدس و بعد مبارزه با اشرار شرق کشور و فرماندهی نیروی قدسِ سپاه و حماسه‌ی شکست داعش و فصل آخر در فرودگاه بغداد. این روایت خطی باعث می‌شود خواننده‌ی کتاب در مواجهه با اثر، سردرگم نشود و با آرامش و بدون تقلا برای فهم پیچیدگی‌های فرمی، مسیر زندگیِ قهرمانِ قصه را دنبال کند. قلم مرتضی سرهنگی قلَم روانی است؛ آکنده از لطافت‌ها و ظرافت‌های نگارشی و در عین حال خالی از تکلف و اطناب. «نامزد گلوله‌ها» برخلاف انتظار، کتابی کم‌حجم است و همین موضوع، آن را برای نوجوانان به یک انتخاب مناسب تبدیل می‌کند. سرهنگی در هر بخش از کتاب، روایتی موجز اما ارزنده از زندگی سردار شهید سلیمانی ارائه می‌کند و از کنار هم قرار گرفتن این روایت‌ها، تصویری کلان از زندگیِ مجاهدانه این شهید عزیز در ذهن مخاطب نقش می‌بندد. به این روایت‌های روان اضافه کنید تصویرسازی‌های خلاقانه و جذاب کتاب را که به مکملِ کلمه‌های استاد سرهنگی تبدیل شده و «نامزد گلوله‌ها» را مستقل از متن باکیفیت و قدرتمندش، به یک اثر تماشایی تبدیل کرده که در کنار کلمه، با تصویر می‌تواند در روایت زندگی قهرمان ملی ما، به توفیق برسد. زندگی سردار شهید سلیمانی پر از نکته‌ها و ناگفته‌هایی خواندنی است؛ قصه‌هایی جان‌دار و پرمایه که می‌تواند وجوه مختلف شخصیت این قهرمان را برای نسل جدید بازگو کند و خاطره او را در ذهن مخاطبانی از سن‌وسال‌های مختلف، جاودانه سازد. «نامزد گلوله‌ها» یکی از بهترین تلاش‌ها در این مسیر است؛ کتابی به قلم یک نویسنده چیره‌دست که دستِ مخاطب را می‌گیرد و او را در فرازهای مختلف زندگی این قهرمانِ شهید، به سفری می‌برد که انتهایش، ملاقاتی دوباره با قهرمان عزیز ماست؛ یک سفر که ختم می‌شود به شناختِ تازه و باطراواتی از او که اسطوره ایرانیان است و افتخار جهان اسلام.

منبع: **Khamenei.ir**

وفای محض

ونوس جامی‌پور

آیینه‌ی اصالت و آداب، یا علی(ع)
گلخانه ی معطر و جذاب، یا علی(ع)

جامی به جرعه نوشی شاه قلندران
شاه شهید و شاهد گرداب، یا علی(ع)

نهج‌البلاغه یک سند ناب و مستدل
آیینه‌ای به وسعت مهتاب، یا علی(ع)

من ناشکیب و خسته، دم در نشسته‌ام
در انتظار دولت نواب، یا علی(ع)

مشتاق شاه پاک ولایت، امیر عشق
مشتاق این ستاره واین قاب، یا علی(ع)

بیت المقدس و نجف و مکه و مزار
مجموعه ی نوادر نایاب، یا علی(ع)

من سینه خیز در شب برفی رسیده‌ام
از موج خیز مسلخ مرداب، یا علی(ع)

ای تکیه گاه امن رفاقت، وفای محض
ای روشنا و بارقه ی ناب، یا علی(ع)

رویای من مرتب و سامان گرفته است
ای صاحب تمامی القاب یا علی(ع)

قرار

عقیق گردنبندش را دست کشید. دلش پرواز کرد و یاد چشم‌های سبز احمد افتاد. زنجیرش را کشید و در گردنش چرخاند. اولین سالگرد ازدواجشان به خاطرش آمد. همین گردنبند، وقتی او نبود، همیشه آیینه دق می‌شد. گردنبندی که برای خریدنش، تمام بازار طلافروشان طلاب و خسروی را زیر پا گذاشته بودند.

همان زمان که تازه از لبنان آمده بود و تازه بعد از عقد، احمد می‌خواست یک هدیه برایش بخرد. می‌گفت: «یک نظامی نمی‌تونه زیاد از کشورش دور باشه. ببین با من چه کردی که کبوتر دلم، جلد آسمون این شهر شده.» زهرا از خنده ریسه رفت و دوباره لپ‌هایش چال افتاد. با لهجه غلیظ مشهدی گفت: «با پلخمون نگاهت چقوک دلمو زدی، ما موتونم.»

احمد لبخند گیرایی زد و با چشم‌هایی مشتاق، زهرا را نگریست و با فارسی لهجه‌دارش جواب داد: «ما هم بلد می‌شیم.»

آخر سر، زهرا گردنبندی طلا سفید با عقیق سبز انتخاب کرد و می‌گفت: «این‌طوری همیشه به یاد چشم‌های تو هستم.» احمد هم دستش را گرفت و برد حرم امام رضا(ع)، می‌گفت: «می‌خوام همین الان نماز شکر بخونم و از آقا بخوام تو گوش خدا بگه من رو جزو شهدای حزب‌الله قبول کنه.»

زهرا اخم کرد و با ناراحتی گفت: «تو روت میشه جلوی من حرف از شهادت بزنی؟ هنوز امضای عقدنامه‌مون خشک نشده، حرف از رفتن میزنی. یادت میاد تو بیروت، وقتی اومدم باهات مصاحبه کنم، به‌هم چی گفتی؟»

احمد سرش را کج کرد و گفت: «تو بگو...»

زهرا با چشم بارانی ادامه داد: «گفتی نیمه گمشده‌ات رو پیدا کردی. حالا می‌خوای منو بذاری و بری؟» بعد هم دستش را از دست احمد کشید و رفت گوشه صحن انقلاب نشست. تنها چیزی که احمد را از پا در می‌آورد، اشک و قهر زهرا بود. پس متواضعانه کنارش نشست و بی‌پرده پرسید: «عاشقمی؟»

زهرا سکوت کرد. ادامه داد: «عاشقم گر نیستی لطفی بکن نفرت بورز... بی‌تفاوت بودنت هر لحظه آبم می‌کند...»

دوباره پرسید: «عاشقمی مگه نه؟»

این دفعه زهرا با غضب جواب داد: «نه...»

روی لب‌های احمد گل لبخند روییدو ادامه داد: «تو نه می‌گویی و پیداست می‌گوید دلت آری... که این سان دشمنی یعنی که خیلی دوستم داری.»

زهرا سرش را بالا آورد، با چشم‌های خیس خندید و جواب داد: «بدجنس، خدارو شکر که دارمت.»

گوشه صحن انقلاب، نشستند و رفتند توی حال و هوای خودشان. زهرا دائماً به احمد می‌نگریست. همه چیز را در او می‌دید و احمد نگاهش پر می‌کشید به روی صحن و سرای امام رضا علیه‌السلام، می‌رفت بالای گنبد طلا آرام می‌نشست. نسیمی وزید و موهایش را به بازی گرفت. برگشت، در حالی که به زهرا نگاه می‌کرد، گفت: «نگاه کردن به صحن و سرای امام رضا، مثل دیدن روی یار می‌مونه. هر چی نگاه کنی سیر نمیشی، مگه نه؟»

زهرا توی حال خودش بود و متوجه نشد. احمد پرسید: «کجایی بانو؟ کجایی؟»

دستی جلو چشم‌هایش حرکت کرد و صدایی در گوشش پیچید: «کجایی خانوم؟ کجایی؟»

زهرا به خودش آمد.

- با من بودین؟

جوانی حزب‌اللهی بسته‌های هدایا را جابه‌جا می‌کرد. جواب داد: «خواهر، یک ساعته دارم صدات می‌کنم. بفرمایید، برای اهدا کردن اومدین؟»

زهرا چادرش را جلو کشید و گفت: «بله، یک لحظه صبر کنید.»

برای آخرین بار گردنبند را لمس کرد و از گردنش درآورد. بوسه‌ای بر عقیق سبزش نشاند و به دست جوان داد. نگاهش به روی تابلو پشت سر جوان ثابت ماند: «ستاد جمع‌آوری کمک‌های مردمی، برای مردم بی‌دفاع لبنان و غزه.» آهی کشید. اسم لبنان دوباره او را به بیروت کشاند، به اشرفیه، منطقه‌ای در شرق بیروت، جایی که جزء محله‌های بالاشهر و زیبا محسوب می‌شد. به خانه‌اش، کاشانه او و احمد، جایی که بهترین روزهای زندگانی‌اش را سپری کرده بود.

***

در حال گل کاشتن توی باغچه حیاط بود. از صبح دلش شور او را می‌زد. این روزها دائماً آماده‌باش بود. مناطق مرکزی بیروت و ضاحیه را اسرائیل با موشک زده بود و هر لحظه می‌ترسید کسی خبر شهادت احمد را بدهد. طبق قولی که داده بود می‌دانست حتی اگر زخمی‌شود، باز خودش خبر می‌دهد. آخر از دل بی‌قرار همسرش خبر داشت. زهرا احساس می‌کرد خیابان‌ها بوی سرب داغ می‌دهند. بوی خون، بوی بی‌عدالتی، بوی جنگ، کلمه‌ای که مانند دیو زشتی، آنجا دهن‌کجی می‌کرد. و او بی‌تاب احمدش بود. کم یکدیگر را می‌دیدند و مدام با تلفن در ارتباط بودند.

این بار اما خیلی دیر کرده بود. قلبش بی‌دلیل بهانه دیدنش را می‌گرفت و چشم‌هایش دوست داشتند ببارند.

یک هفته می‌شد که همدیگر را ندیده بودند. اگر نمی‌آمد، باز از خودش خبر می‌داد. می‌دانست اگر زهرایش بی‌خبر باشد، جان می‌دهد.

این بار بیشتر منتظر آمدنش بود. می‌خواست خبر دهد که بابا شده و درخت عشقشان به بار نشسته.

ناگهان تلفن زنگ زد. یعنی خودش بود! این روزها باید برمی‌گشت خانه. تا مژدگانی نمی‌داد، خبر را نمی‌گفت.

با خوشحالی دوید طرف ساختمان و داخل پذیرایی شد. تلفن بی‌سیمی روی مبل افتاده بود. گوشی را برداشت و به سرعت دکمه اتصال را زد.

- الو، بفرمایید.

- منزل آقای احمد ابوصمد؟

دستش لرزید، احمد نبود! با صدایی که انگار از ته چاه بالا می‌آمد، جواب داد: «بله، همین جاست...»

طولی نکشید که دنیا در نظرش تیره و تار شد. مرد داشت پشت خط می‌گفت: «احمد زخمی شده.»

اما مرد که از قرارشان خبر نداشت!

زهرا یقین پیدا کرد همسرش پر کشیده... نفسش بالا نمی‌آمد و در سینه حبس شده بود. بر زمین افتاد. مرد از پشت خط بلند بلند حرف می‌زد و او دوست داشت بمیرد تا کنار احمدش آرام بگیرد...

سیده سکینه موسوی امجد

گنجینه‌های معنوی

آشنایی با اشیاء موزه حرم امام رضا(ع)

قلمدان از جنس فولاد

مریم عرفانیان — **بخش چهارم**

این قلمدان زیبا و هنری از ایران، احتمالاً به دوران قاجار برمی‌گرده. جنسش فولاده و ابعادش هم به این صورت هست: طولش ۱۹.۶ سانتی‌متر، عرضش ۳ سانتی‌متر و ارتفاعش هم ۳ سانتی‌متر. اندازه‌اش به صورت سنتی یک بهره هست و فن تزئینش هم طلاکوبی شده.

قلمدان دارای لبه‌های مدور و یک محفظه کشویی بدون نقش هست. تزییناتش به روش حکاکی با اسید و فلزکوبی (طلاکوب) انجام شده و شامل نگاره‌ها، کتیبه‌ها و نقوش سنتی هست. سطح رویه قلمدان به سه قاب بیضی شکل تقسیم شده که در قسمت وسطش شعری زیبا نوشته شده: «بلغ العلی بکماله- کشف الدجی بجماله- حسنت جمیع خصاله- صلوا علیه وآله». در دو قاب دیگه هم نقش‌های گل و برگ به همراه پرندگان به زیبایی اجرا شده. در طرفین قلمدان هم صحنه‌های شکارگاه در قاب‌های بیضی شکل قرار دارن و قسمت زیرینش هم با نقوش اسلیمی تزیین شده. واقعاً یک اثر هنری فوق‌العاده و باارزشه! شماره اموالی این قلمدان ۵۱۹ و شماره ثبت دفتر اشیای موزه‌ای‌اش ۹۷۰۲۲۲ هست.

میهمان آقا

یک نفر بیاید این خانه را جارو بزند، حیاط را آب‌پاشی کند. گلدان‌ها خشک شده‌اند، بی‌انصاف‌ها! چرا با من این‌طور می‌کنید؟

این روزها پاک حواسش پرت شده و با همه ما سر و صدا می‌کند و با خودش حرف می‌زند که: «همین روزها علی می‌آیدا... خودش گفت که می‌آیدا!»

دلم برای مادر بیچاره‌ام می‌سوزد. چقدر پیر شده است. صدایش مرا دوباره به خودم می‌آورد؛ باز هم روی گل‌های رنگارنگ قالی دست می‌کشد و شیون می‌کند: «علی! علی جان! بلند شو...»

این روزها دکتر خیلی بالای سرش آمده و معاینه‌اش کرده است. طوری که امروز آب پاکی را روی دستمان ریخت و گفت: «مدتی دورش کنید از این‌جا... از خاطراتش...از...از...» دکتر می‌رود و من پشت سرش فقط به مادر رنجورم فکر می‌کنم که روی تخت افتاده و آرام‌بخش‌ها تا چند ساعت دیگر هیچ تأثیری در او ندارد و باز روز از نو، روزی از نو. آن سال‌ها یادم هست که علی وصیت کرده بود پیکرش توی حرم آقا باشد. هر وقت شهید شد، او مهمان علی بن موسی الرضا(ع) باشد، اما هیچ‌وقت پیکرش نیامده و فقط یک دسته گل توی روستای قدیمی‌مان تشییع شد. من هنوز چند گلبرگ از گل‌های توی آن قبر یادبود را نگه داشته‌ام و هر روز انگار با آن آرام می‌شوم. مشامم عادت کرده به بوی خود علی با همان چند گلبرگ خشکیده که لای قرآن نگه داشته‌ام. صدای اذان بلند می‌شود. گوشی را برمی‌دارم. آن طرف صدای مردی را می‌شنوم که می‌گوید: «پیکر علی را توی تفحص پیدا کردند!» نمی‌دانم چرا به این سادگی گیجم می‌کند. حتی شک می‌کنم که طرف از مسئولین است یا صرفاً یک مزاحم تلفنی. آخر گاهی اوقات بعضی از این کارها را می‌کنند... چیزی نمی‌گذرد، افکارم جمع و جور می‌شود و با خودم می‌گویم: «کسی بی‌کار نیست بخواهد سر به سر تو بذاره. جدی جدی علی برگشته!» اتومبیل حامل پیکر... نه! اتومبیل حامل چند پاره استخوان علی با پلاکش نزدیک حرم از حرکت باز مانده است. راننده هر چه ور می‌رود به موتور، به فرمان و به لاستیک‌ها، انگار نه انگار! همه چیز درست است، اما ماشین حرکت نمی‌کند که نمی‌کند.

مادرم دیگر به کلی حواسش را از دست داده و من مانده‌ایم که چه کنم؟ همه مانده‌ایم چه کنیم؟! علی را طواف داده‌ایم دور تا دور حرم مطهر آقا علی بن موسی الرضا(ع) و حالا هم منتظر ایستاده‌ایم تا ببریم و دفنش کنیم. مادرم از اتومبیل پیاده می‌شود و نزدیک آمبولانس می‌ایستد. می‌گوید: «علی می‌گه همین جا می‌مونم!... باید بمونم!... امروز اومده تا توی حرم باشه... علی ما بعد از این همه سال به آرزوش رسیده.» مثل کودک مظلومی نگاهم می‌کند و ادامه می‌دهد: «مادر! تو به اینا بگو باور کنن علی خودش به من گفت! علی این‌جا تو حرم مونده، مهمان آقاست. مهمان خود آقا! امام رضا(ع) خودش خواسته...»

مردم دور تا دور آمبولانس ایستاده‌اند و در گوش هم پچ‌پچ می‌کنند. چند خادم جلو می‌آیند و تابوت را از آمبولانس بیرون می‌کشند. تابوت را به سمت حرم می‌برند. صدای روشن شدن موتور اتومبیل توی صدای بلند صلوات گم می‌شود...

مریم جهانگشته

نیازمندی‌های کیهان

قبول آگهی تلفنی
از ساعت ۸ صبح الی ۶ بعدازظهر
تلفن: ۵-۳۳۱۱۲۲۹۲
فکس: ۳۳۱۱۸۰۵۳
niyaz.mandiha@kayhan.ir

مرکز

۳۳۱۱۰۲۰۲ — ۳۳۱۱۰۲۰۸ — ۳۳۱۱۲۱۹۳
۳۳۱۱۳۵۱۹ — ۳۳۹۱۱۵۶۸ — ۳۳۱۱۲۲۹۱
۳۳۱۱۰۲۱۰ — ۳۳۱۱۹۲۳۶ — ۳۳۱۱۳۰۸۵
۳۳۱۱۸۰۵۰ — ۳۳۱۱۲۱۹۵ — ۳۳۹۴۲۰۰۰

برگ سبز _سند ماشین سواری سیستم: پژو تیپ: ۴۰۵SLX_TU۵ مدل: ۱۳۹۶ رنگ: سفید _ روغنی شماره موتور: ۱۶۴B۰۱۵۸۲۴۶ شماره شاسی: NAAM۳۱FEOHK۰۸۶۲۶۰ شماره پلاک ایران ۵۹ _ ۸۶۶ س ۹۷ بنام موسی نیک جو با کد ملی ۲۰۳۰۹۶۸۴۵۵ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط است. (گرگان)

برگ سبز خودروی سواری پژو ۲۰۶ با شماره پلاک ۹۲۱ ق ۹۵ ایران۷۲ و شماره شاسی NAAP۱۳FE۹HJ۱۱۷۶۳۸ و شماره موتور ۱۷۲B۰۰۰۸۹۹۵ بنام دانیال حسینی قزوینی با کد ملی ۲۱۸۱۳۴۴۳۷۱ مفقود گشته و از درجه اعتبار ساقط است. (بهشهر)

برگ سبزسواری سیستم سمند تیپ ال ایکس مدل۱۳۸۴ رنگ نقره‌ای_متالیک به شماره موتور ۱۲۴۸۴۰۱۲۲۴۱ وشماره شاسی ۱۷۶۰۱۰۹۷ و شماره پلاک ۲۷۳ س ۵۸ ایران ۳۱ بنام حسینعلی صفربیرانوند مفقودوازدرجه اعتبار ساقط است.(شوشتر)

اینجانب **جاوید درخشانی** فارغ‌التحصیل کارشناسی نرم‌افزار کامپیوتر در سال ۱۳۸۹ از موسسه غیرانتفاعی علم و فن ارومیه، در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۴۰۳ دانشنامه و ریز نمرات خود را گم کرده‌ام. از یابنده تقاضا می‌شود با این شماره‌ها تماس بگیرند.
۰۹۱۴۹۸۰۳۱۰۰-۰۹۰۱۹۹۱۲۸۷۵

استخدام

دعوت به همکاری

موسسه ای از افرادی با شرایط زیر برای بخش های کارگری و کارمندی خود دعوت به همکاری می نماید.

- واحد فنی: ۴ نفر مرد - با تحصیلات دیپلم
- واحد خدمات: ۵ نفر مرد - با تحصیلات حدود دیپلم
- امور مالی: ۳ نفر فارغ التحصیل کارشناسی حسابداری
- امور اداری: ۳ نفر آشنا به تایپ فارسی

متقاضیان می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۳۳۱۱۸۳۳۳ - ۰۲۱ تماس حاصل نمایند.

قبول آگهی تلفنی
از ۸ الی ۱۸
تلفن: ۹-۳۳۱۱۲۲۹۱ و فکس ۳۳۱۱۸۰۵۳

خرید و فروش و اجاره کلیه املاک

فروش یا اجاره ملک آموزشی دبیرستان رشد سابق واقع در چالوس به مساحت ۷۵۰ متر مربع دارای سند
۰۹۱۱۱۹۱۴۴۶۱

آگهی‌های مفقودی

آگهی فقدان مدرک تحصیلی (نوبت اول)
مدرک فارغ التحصیلی اینجانب لیلا گودرزی فرزند علی به شماره شناسنامه ۴۱۲۰۶۳۷۴۶۰ صادره از بروجرد در مقطع کارشناسی رشته میکروبیولوژی صادره از واحد دانشگاهی آزاد بروجرد با شماره ۱۷۰۰۱۱۲۰۰۱۶۶ به تاریخ ۱۴۰۰/۹/۸ مفقود گردیده فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد به نشانی مجتمع امام خمینی (ره) ارسال نماید. (بروجرد)

سند سبز موتورسیکلت انژکتوری کویر تیپ ۱۵۰ مدل ۱۴۰۳ به رنگ آبی به شماره موتور ۰۱۵۰N۳C۰۳۸۵۸۲ به شماره تنه N۳CCDEF۱۰RED۰۷۸۹۵ به شماره پلاک ایران ۱۵۵- ۹۳۴۳۶ مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز سواری پژو ۴۰۵ جی‌ال‌ایکس آی ۱/۸ به شماره انتظامی ۴۳۴ م ۴۵ ایران ۵۴ مدل ۸۴ موتور ۱۲۴۸۴۱۵۴۹۲۶ شاسی ۱۴۲۵۷۵۴۱ به نام ابراهیم بکری مفقود و از درجه اعتبار ساقط است. (شیراز)

برگ سبز و سند کمپانی کامیون کشنده چنگ لانگ به شماره انتظامی ۹۶۴ ع ۴۵ ایران ۸۳ مدل ۱۴۰۱ موتور YC۶K۱۲۴۸۵۰K۴۰L۹M۳۰۹۰۴ شاسی N۴۴T۲G۰LZN۰۰۰۳۲۹ به نام امید جهشور مفقود و از درجه اعتبار ساقط است. (شیراز)

سند کمپانی و برگ سند سبز و کارت (کلیه مدارک) موتور سیکلت کاریزان مدل ۱۳۹۰ و رنگ سبز یشمی به شماره موتور ۹۲۰۰۱۶۲۱ و شماره بدنه BT***۱۲۵A۹۰۴۶۳۰۳ و شماره پلاک ایران ۱۱۸- ۷۱۱۷۵ مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

آقای فرامرز کریمی نظر به اینکه همسر شما خانم فرحناز کریمی مورخ ۱۴۰۳/۸/۵ تقاضای ثبت و اجرای صیغه طلاق را دارند لذا بدین‌وسیله به شما اخطار می‌گردد حداکثر ظرف مدت یک هفته پس از رویت این اخطاریه به این دفتر مراجعه نمائید در غیر این صورت طبق مقررات و بدون مکاتبه بعدی طلاق انجام خواهد شد.
آدرس دفتر: تقاطع نبرد جنوبی و زمزم پلاک ۱۰۱
محمدحسین احسانی مطلق
سردفتر طلاق ۱۶ تهران

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۳۰
آگهی دعوت مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده
بدینوسیله از کلیه اعضا، محترم شرکت تعاونی فجر آفرین دعوت به عمل می آید تا در مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده نوبت اول که در روز سه شنبه مورخه ۱۴۰۳/۱۱/۳۰ رأس ساعت ۱۵ در محل سپاه صاحب الامر (عج) استان به نشانی قزوین بلوار معلم ستاد سپاه استان قزوین به صورت حضوری تشکیل می گردد با در دست داشتن برگه سهام یا دفترچه عضویت حضور بهم رسانند.
ضمناً طبق ماده ۱۹ آئین نامه نحوه تشکیل مجامع عمومی مصوب ۱۳۸۷/۳/۹ هر یک از اعضا، تعاونی می تواند نماینده تام الاختیاری از میان اعضا، تعاونی و یا خارج از آنان برای حضور در مجمع و اعمال رأی تعیین نماید تعداد آرای وکالتی هر عضو حداکثر یک رای و هر شخص غیر عضو یک رأی خواهد بود.
ضمناً وکالتنامه های عادی می بایست با حضور وکیل و موکل یک روز بعد از انتشار آگهی مذکور تا یک روز قبل از تشکیل مجمع به غیر از ایام تعطیل در محل دفتر شرکت تعاونی تنظیم و توسط هیات مدیره بازرس یا بازرسان بررسی و تایید شود و مجوز ورود به مجمع صادر گردد در غیر این صورت وکالتنامه رسمی حضور در مجمع می بایست به تایید یکی از دفترخانه های اسناد رسمی رسیده باشد. همچنین کسانی که داوطلب تصدی سمت هیات مدیره یا بازرسی تعاونی هستند حداکثر پنج روز از تاریخ انتشار فرصت دارند با مراجعه به دفتر شرکت تعاونی نسبت به تکمیل فرم پذیرش کاندیداتوری و ارائه مدارک اقدام نمایند و مقام دعوت کننده مکلف است ظرف مدت دو روز پس از مهلت نام نویسی ضمن رعایت مفاد اساسنامه مدارک داوطلبان را به دبیر خانه کمیسیون ذیربط تحویل نمایند و هیات مدیره موظف است افراد را براساس شرایط اختصاصی اساسنامه پذیرش نماید و چنانچه مجمع عمومی نوبت اول به نصاب قانونی نرسید هیات مدیره موظف ظرف مدت حداکثر هفت روز نسبت به انتشار آگهی نوبت دوم (مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده) اقدام نماید.
دستور جلسه
۱_ گزارش هیات مدیره و بازرس یا بازرسان
۲_طرح و تصویب صورتهای مالی سال ۱۳۹۸ لغایت ۱۴۰۲
۳_ انتخاب اعضا، اصلی و علی البدل هیات مدیره برای مدت ۳ سال
۴_انتخاب بازرس یا بازرسان اصلی و علی البدل برای مدت ۱ سال
هیئت مدیره شرکت تعاونی

مجوز حمل سلاح شکاری تک لول ته پرکوسه کالیبر ۱۲ ساخت روسیه به شماره سریال ۳۴۷۵۳۶۱۳۰ بنام جهانگیررحیمی منش مفقودگردیده ازدرجه اعتبارساقط می باشد.(آباده)

مجوز حمل سلاح تک لول ته‌پر گلوله زنی به شماره ۲۹۱۳۵۵۶ مدل گلنگدنی کالیبر ۷/۹ ساخت چکسلواکی به شماره بدنه ۶۵۷۴ بنام محمدرضاسعادتمند مفقودگردیده ازدرجه اعتبارساقط می باشد. (آباده)

اسامی ۱۰ نفر از فرزندان تحت پوشش شیرخوارگاه آمنه (س)

نام مستعار کودک: بهداد
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۴
مکان پیدا شدن: بیمارستان بهارلو
ارجاع دهنده: بیمارستان بهارلو

نام مستعار کودک: آوش
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۴
مکان پیدا شدن: بیمارستان مهدیه
ارجاع دهنده: بیمارستان مهدیه

نام مستعار کودک: شهباز
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱
مکان پیدا شدن: مرکز یاورشهر۵
ارجاع دهنده: بیمارستان آرش

نام مستعار کودک: ماهک
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴
مکان پیدا شدن: بیمارستان فیروزآبادی
ارجاع دهنده: بیمارستان فیروزآبادی

نام مستعار کودک: سیروان
تاریخ تولد: حدودا ۲۰ روزه
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۱
مکان پیدا شدن: اشرف آباد
ارجاع دهنده: اورژانس اجتماعی دولت‌آباد

نام مستعار کودک: میلاد
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۸
مکان پیدا شدن: بیمارستان شریعتی
ارجاع دهنده: بیمارستان شریعتی

نام مستعار کودک: پردیس
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۱۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱
مکان پیدا شدن: بیمارستان امام خمینی
ارجاع دهنده: بیمارستان امام خمینی

نام مستعار کودک: کوروش
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱
مکان پیدا شدن: بیمارستان امام حسین
ارجاع دهنده: بیمارستان امام حسین

نام مستعار کودک: آراز
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۰
مکان پیدا شدن: بیمارستان امام حسین
ارجاع دهنده: بیمارستان امام حسین

نام مستعار کودک: اشکان
تاریخ تولد: ۱۴۰۳/۰۹/۲۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۲
مکان پیدا شدن: بیمارستان شهدای سلامت ملارد
ارجاع دهنده: اورژانس اجتماعی ملارد

شرایط و فرم اشتراک نشریات کیهان در تهران سال ۱۴۰۳

متقاضیان محترم می‌توانند با توجه به جدول زیر نسبت به انتخاب هر یک از نشریات مورد علاقه و واریز مبلغ اشتراک به شماره کارت **۶۱۰۴۳۳۸۹۸۷۹۴۸۷۷۱** بانک ملت به نام چاپ و انتشارات کیهان و ارسال اصل فیش بانکی همراه با فرم تکمیل شده ذیل به صندوق پستی **۱۱۳۶۵/۳۶۳۱** با پست سفارشی نسبت به برقراری اشتراک خود اقدام نمایند.

نوع نشریه	یکساله (ریال)	شش ماهه (ریال)	سه ماهه (ریال)
روزنامه کیهان	۴۲/۰۰۰/۰۰۰	۲۱/۰۰۰/۰۰۰	۱۰/۵۰۰/۰۰۰
روزنامه کیهان انگلیسی	۱۶۲/۰۰۰/۰۰۰	۸۱/۰۰۰/۰۰۰	۴۰/۵۰۰/۰۰۰
روزنامه کیهان عربی	۱۶۲/۰۰۰/۰۰۰	۸۱/۰۰۰/۰۰۰	۴۰/۵۰۰/۰۰۰
مجله کیهان ورزشی	۲۸/۰۸۰/۰۰۰	۱۴/۰۴۰/۰۰۰	۷/۰۷۰/۰۰۰
مجله زن روز	۲۸/۰۸۰/۰۰۰	۱۴/۰۴۰/۰۰۰	۷/۰۷۰/۰۰۰
مجله کیهان بچه‌ها	۱۴/۰۴۰/۰۰۰	۷/۰۲۰/۰۰۰	۳/۵۱۰/۰۰۰
مجله کیهان فرهنگی	۲/۱۶۰/۰۰۰	———	———

توجه
۱- اشتراک عزیزانی که فرم درخواست آنها تا دهم هر ماه به امور مشترکین برسد از اول ماه بعد برقرار می‌شود.
۲- یک نسخه از کپی فیش بانکی و قبض سفارشی را تا پایان مدت اشتراک حتما نزد خود نگهداری نمائید.
۳- در صورت تغییر قیمت نشریات و یا هزینه پستی، معادل مبلغ پرداخت‌شده، نشریه مورد تقاضا ارسال می‌گردد.
۴- در صورت تمایل به اشتراک چند نشریه، برای هر کدام فیش بانکی جداگانه تهیه فرمائید.
۵- قبض پرداختی را می‌توانید به شماره